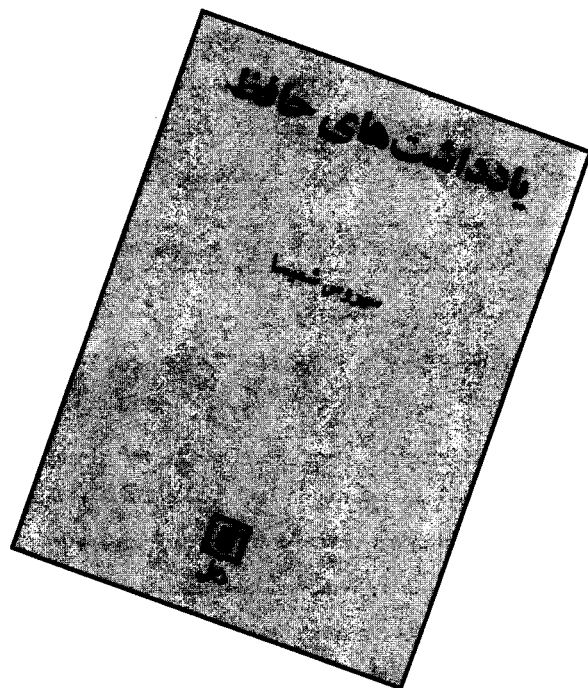


نقدی بر کتاب «یادداشت‌های حافظ»

مهدی فیروزیان*



یادداشت‌های حافظ، سیروس شمیسا، چاپ اول، تهران: نشر علم، ۱۳۸۸.

به دست داده است که به راستی از استادی سخندان و ژرف‌نگر چون ایشان بعید است و آن را باید در شمار سهوالقلم دانست:

«به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط

مرا که مصطبه ایوان و پای خم، طنبی است»

یعنی منی که به جای مصطبه - که جای مخروبه و شلوغ و کثیفی است - در ایوان لم داده‌ام و به جای اینکه به پای خم - که در زمین است و گلی و خاک گرفته - بروم، در طنبی (پاورقی: طنبی شاه‌نشین و اطاق مهمانخانه است) تمیز نشسته‌ام، چه اهمیتی به طاق خانقاه و رباط می‌دهم؟ یعنی مگر دیوانه‌ام که ایوان و طنبی دربار را رها کنم و به خانقاه و رباط به صف صوفیان پیوندم (البته در متن کتاب، «جو» به خطا «چو» چاپ شده است. در جمله آخر (به خانقاه و رباط ...) نیز بهتر است به جای «به» از «در» استفاده شود).

گزارش ایشان کاملاً وارونه آن چیزی است که از بیت دریافت می‌شود. خلاصه سخن دکتر شمیسا این است که حافظ می‌گوید:

من با داشتن ایوان و طنبی، از مصطبه و پای خم بی‌نیازم.

اینک سؤال ما از ایشان این است که در این صورت، چرا می‌گوید من به خانقاه و رباط نمی‌روم؟ اگر به زعم ایشان، حافظ از مصطبه و پای خم (در اصل یعنی میکده) بی‌نیاز است، باید بگوید من میکده سطح پایین را - که جایگاه خم و به قول دکتر

یادداشت‌های حافظ آخرین اثر منتشر شده استاد دکتر سیروس شمیسا است که با وجود همه ارزش‌های علمی و ادبی که در آن نهفته است، از برخی جهات، قابل انتقاد است و نقص‌هایی در آن دیده می‌شود. ریشه اصلی این نقص‌ها را باید در نکته‌ای که خود ایشان در مقدمه کتاب (ص ۱۸) به آن اعتراف کرده است، جست: «یادداشت‌ها زیاد بود و فرصت و حوصله کم. به سرعت و پریشان‌نوشتم». متأسفانه این کم‌حوصلگی و شتاب و پریشانی، در جای جای کتاب آثار منفی خود را برجای گذاشته است. در مقاله حاضر به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم و امیدواریم که این نقد مختصر، در جهت هر چه بهتر عرضه شدن چاپ‌های بعدی این اثر ارزشمند، سودمند افتد.

بخش نخست، چند نکته

۱. دکتر شمیسا در صفحه ۳۹۰ شرح نادرستی از یک بیت حافظ

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران.

شمیسا همان مصطبه است - به نیم جو نمی خرم (و نه خانقاه یا مهمانسرا و کاروانسرا که جایگاه ایوان و طنبی است). چطور ممکن است حافظ در ایوان و طنبی نشسته باشد (یعنی ساکن خانقاه و رباط و مهمانسرا باشد) و به این دلیل که از خم و مصطبه بیزار است، خانقاه و رباط را بی ارزش بشمارد؟

معنای بیت روشن است و برخی گزارشگران دیوان حافظ نیز به آن اشاره کرده اند^۱: برای من مصطبه و پای خم - که به نظر برخی، جای پستی است - مانند ایوان و طنبی باشکوه است و به همین خاطر هیچ ارزشی برای خانقاه و رباط و مهمانسرا قائل نیستم. خلاصه اینکه: میکده مرا از خانقاه و رباط بی نیاز کرده است.

۲. گزارش ایشان از این بیت معروف حافظ نیز دور و شگفت می نماید:

ماجرای کم کن و باز آ که مرا مردم چشم

خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت

استاد بعد از اینکه در صفحه ۱۰۱ به این بیت اشاره می کند، در صفحه ۳۳۸ درباره آن چنین می نویسد: «در اینجا با استعاره مواجهیم. خرقه در معنای خود به کار نرفته است (مشبه به است). از ملائمت مشبه، چشم آمده است؛ پس مراد از خرقه به علاقه مشابَهت، سیاهی چشم (قرینه) [کذا] است. سوختن خرقه منجر به خاکستر سفید می شود. چشم سفید کردن، استعاره مرکب (یا کنایه) از چشم به راه بودن و گریه و زاری بسیار کردن و نابینا شدن است ...؛ پس [کذا] حافظ می گوید نقار را کنار بگذار که مردمک چشم من (رای فک اضافه) سیاهی را از خود دور کرد و به شکرانه رفع نقار گریست (اشک گرم شوق ریخت)».

هر چند به نظر نگارنده گزارش ایشان آشکارا ناپذیرفتنی است؛ لیک برای روشن تر شدن موضوع، در این باره به ذکر چند نکته می پردازیم:

مردم یا مردمک، «سوراخ وسط عنبیه چشم» (فرهنگ فارسی، ذیل مردمک) است؛ اما آیا قدما نیز به چنین تفکیکی میان اجزای چشم قائل بوده اند؟ دست کم درباره حافظ چنین به نظر نمی رسد. «مردم چشم ... در شعر حافظ همه جا درست به معنی چشم است»^۲ و این کاربرد (ذکر مردمک و اراده چشم یا حتی سیاهی چشم) مجاز به علاقه جزء و کل به شمار می رود؛ حتی اگر نظر دکتر شمیسا را بپذیریم، همین که حافظ بگوید: «مرا مردم چشم خرقه از سر به در آورد» (به گزارش ایشان یعنی: مردمک چشم، سیاهی چشم را از خود دور ساخت)، برای افاده معنی «سفید شدن چشم» کفایت می کند. دیگر چه نیازی است که با گزارشی پیچیده، سوختن خرقه را به معنی خاکستر شدن و خاکستر شدن را به معنی سفید شدن بگیریم؟ و اگر هم چنین

کنیم، این سؤال پیش می آید که دور کردن سیاهی از چشم (اگر به معنی سفید کردن چشم نیست) چه معنایی دارد؟ و اگر آن نیز مفید همین معنی است، باید بگوییم حافظ شیرین سخن، بیهوده یک معنی را به این شکل غامض و غریب، تکرار کرده است!

سؤال دیگر اینکه: اصلاً چشم به شکرانه کدام لطف و موهبت چنان گریسته که حافظ درباره آن از سفید شدن چشم سخن گفته است؟ حافظ به صراحت می گوید: «ماجرای کم کن و باز آ»؛ یعنی مخاطب بیت هنوز دور از حافظ است و نیامده و به اصطلاح رفع نقار نشده است؛ مگر اینکه «بسوخت» را همانگونه که استاد روانشاد دکتر زرین کوب^۳ گزارش کرده، فعل ماضی به معنی مضارع محقق الوقوع بدانیم که دکتر شمیسا به چنین نکته ای هم اشاره نکرده است؛ دیگر اینکه مگر اشک شادی و گریه شکر، چشم آدمی را سفید می کند؟! آنچه درباره سفید شدن چشم گفته اند، مربوط به اندوه بسیار است، نه اشک شوق و شادی و سپاسگزاری.

گزارشی علمی و دقیق از این بیت را دکتر تقی پورنامداریان در گمشده لب دریا (ص ۱۸۸) آورده که دکتر شمیسا به علت عدم رجوع به منابع متأخر - که در مقدمه، صفحه ۱۷ خود به آن اعتراف کرده و همین امر نیز یکی از نقص های کار ایشان محسوب می شود - از آن غافل مانده است. ما در اینجا چکیده آن گزارش را می آوریم. همانگونه که برخی (مثلاً جناب آقای هاشم جاوید در کتاب حافظ جاوید، ص ۴۹۷-۴۹۸) پیش از دکتر نامداریان نیز گفته اند (و البته دکتر نامداریان به این نکته اشاره ای نکرده است)، ماجرا و علت رنجش یار نازک طبع، خرقه پوشی - و زهد خشک - حافظ بوده است. نکته مهم و کلیدی این است که نسبت دادن عبارت فعلی «خرقه از سر به در آوردن» و «خرقه سوختن» به چشم، از گونه اسناد به سبب است؛ یعنی چشم، فاعل حقیقی نیست و فقط سبب شده است حافظ چنین کاری کند (پژوهشگر گرامی آقای جاوید نیز به طور غیر مستقیم در همان کتاب، صفحه ۵۰۰ به این نکته اشاره کرده است)؛ به عبارت دیگر «مردم چشم حافظ در فراق یار آنقدر اشک می ریزد و بیقراری می کند که حافظ مجبور می شود از بیم نابینا شدن، مانع آشتی یار را که اختیار زهد و خرقه پوشی نشانه آن است، با بیرون آوردن خرقه، ترك کند»^۴.

۱. برای نمونه ر. ک به: حافظ نامه؛ ص ۳۴۲ و دیوان غزلیات خواجه

حافظ شیرازی؛ ص ۹۰.

۲. حافظ جاوید؛ ص ۵۰۰.

۳. از کوچه زندان؛ ص ۸۸.

۴. گمشده لب دریا؛ ص ۱۸۸.

دیگر حافظ درباره خرقه سوختن و نیز سخنی نزدیک به همین سخن از دکتر شفیع استناد کرده، به صرف اینکه ایشان در آنجا گفته است «به این رسم در آثار صوفیان کهن اشاره ای نشده»،^۸ خرقه سوختن را در دوره حافظ - که شاعر بعد از عطار است - غیر مرسوم می داند. پافشاری ایشان بر این نظر غیر متعارف، به اینجا ختم می شود که درباره این مصراع روشن و معروف حافظ نیز چنین نظری بدهد: «ابروی یار در نظر و خرقه سوخته ... خرقه سوخته یعنی چه؟ به نظر من یعنی می گریستم. مردمک سیاه چشم را از گریه سفید کرده بودم».^۹

۳. دکتر شمیسا در صفحه ۲۵۵ می نویسد: «جوزا ماه خرداد است و شرف خورشید در این برج است». سهوی در این سخن راه یافته است: زیرا «جوزا، جایگاه اوج خورشید است». ۱۰ و همان گونه که به روشنی از این بیت خاقانی^{۱۱} برمی آید، برج حمل یا «باره بره، خانه شرف خورشید است»^{۱۲}.
یعنی که:

قرص خورشید، از حوت در حمل شد
کرد اعتدال بر وی بیت الشرف مقرر

۴. در صفحه ۳۶۳ از «تذکره الاولیاء مصحح قزوینی» یاد شده است، لیک همان گونه که دکتر محمد استعلامی در مقدمه خود بر تذکره الاولیاء نوشته است، باید دانست «قزوینی هرگز تذکره الاولیاء را تصحیح نکرده و فقط مقدمه ای برای تذکره تصحیح نیکلسن نوشته و ناشری در تهران، حروفچینی پرغلطی از همان نشر را به نام علامه قزوینی چاپ کرده است». ۱۴ جالب است که دکتر شمیسا این نسخه تذکره الاولیاء (تصحیح استعلامی) را هم در اختیار داشته و حتی در صفحه ۳۲۷ از این چاپ جمله ای نقل کرده است.

۵. مؤلف گرانمایه، در صفحه ۴۱۱ ذیل عنوان «تلمیح» به بیت زیر از حافظ اشاره کرده و چنین نوشته است:
«ای نسیم سحر آramگه یار کجاست
منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست
نسیم اسم یکی از عیاران هم ردیف سمک عیار بود». در این

۵. یادداشتهای حافظ؛ ص ۱۰۱.

۶. سیاه مشق؛ ص ۱۶۲.

۷. منطق الطیر؛ ص ۵۷۲. نیز در این باره ر. ک به: اسرار التوحید؛ ص ۴۹۶.

۸. این کیمیای هستی، ص ۸۷. به نقل از: یادداشتهای حافظ؛ ص ۳۳۸.

۹. یادداشتهای حافظ؛ ص ۳۳۹.

۱۰. ثری تأثیریا؛ ص ۸۰ و نیز ر. ک به: همان، ص ۲۰۵.

۱۱. دیوان خاقانی؛ ص ۲۷۴.

۱۲. گزارش دشواری های دیوان خاقانی؛ ص ۳۱۴.

۱۳. تذکره الاولیاء؛ صفحه چهار مقدمه.

علت اینکه حافظ پیش از آنکه یار بازآید، سخن از «شکرانه» می گوید نیز این است که به نظر او رها شدن از دست خرقه و زهد ریایی (از سر به درآوردن خرقه) که مقدمه آشتی یار هم هست، جای بسی شکر و سپاس دارد؛ پس او به شکرانه اینکه بالاخره توانسته است دل از خرقه بکند و آن را از سر به درآورد، آن را می سوزاند.

یکی از دلایل دکتر شمیسا برای غیر حقیقی دانستن معنی سوختن خرقه، این است که ایشان معتقد است: «کسی خرقه را - که بسیار ارزشمند است - به شکرانه نمی سوخت». ۵ یک پاسخ این است که در صورت ناچاری می توان سوزاندن را کنایه از ترك کردن و کنار گذاشتن دانست؛ چنان که در بیت زیر از سایه^۶ منظور از سوختن (سوزاندن) ترك و کنار گذاشتن پایه و مایه است:

دل به غمی فروختم، پایه و مایه سوختم
شادزیان خریدم ای کاین همه سود می کند

اما در اینجا ناگزیر از چنین گزارشی نیستیم؛ زیرا باید توجه داشت که یار به خاطر همین خرقه است که از حافظ، رنجیده و گریخته است و در جایی که هدف، جلب رضایت یار و آشتی و وصال او باشد، سوختن چیزی ارزشمند، چون خرقه (حتی اگر به قول ایشان «رسم» نباشد) و حتی درباختن دین و دل، کاملاً طبیعی است؛ چنان که خود خواجه (در غزل شماره ۳۴۷ نسخه قزوینی) می گوید:

گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد
دین و دل را همه در بازم و توفیر کنم

اتفاقاً گرانی خرقه نکته ای در جهت تقویت نظر ماست؛ زیرا هم نشان ارزشی است که حافظ برای یار رنجیده خاطر قائل شده و هم می توان گفت حافظ، خرقه (این مایه رنجش یار و نشانه زهد و سالوس) را می سوزاند تا یار خاطر جمع شود که او دیگر به زهد پیشین باز نخواهد گشت و از در صلح بازآید؛ چرا که به قول دکتر شمیسا، خرقه گران بوده است و یار هم می داند که حافظ مفلس، توان خرید خرقه ای دیگر را ندارد.

از این گذشته، همانگونه که استاد علامه دکتر محمدرضا شفیع کدکنی نوشته و همین بیت حافظ را نیز مثال زده است، هرچند «قبل از عطار، در شعر و نثر فارسی و عربی، اشاره ای به رسم خرقه سوختن وجود ندارد، اما بعد از او، جزء موتیف های اصلی شعر عرفانی می شود». ۷ عطار در مصیبت نامه صفحه ۴۱۵ نیز از خرقه سوختن یاد کرده است:

تا برون آیم ز چندین تفرقه

خرقه بر آتش نهم از مخرقه

جالب و عجیب است که دکتر شمیسا با اینکه به چند بیت



بیت، برخلاف گفته ایشان - که خود از بدیعیان برجسته است - تلمیحی وجود ندارد؛ چون به هیچ وجه نمی توان پنداشت که نسیم در اینجا به معنایی که ایشان نوشته (اسم خاص) به کار رفته باشد. آرایه مربوط به نسیم و عیار را تنها می توان ایهام تناسبی دانست که جنبه تلمیحی دارد. نگارنده تردید ندارد که استاد نیز همین نکته را در نظر داشته است؛ ولی به هر حال، سخن ایشان با این شیوه بیان، نادرست است.

۶. مؤلف گاه در یک مورد خاص، اطلاعات متناقضی ارائه می کند؛ برای نمونه در صفحه ۲۴۰ درباره شمس فخری می نویسد: «عروضی بود و معیار جمالی و مفتاح ابواسحاق را به نام این شاه [یعنی شاه ابواسحاق] نوشت» و در صفحه ۲۶۰ درباره عمادالدین محمود می نویسد: «شمس فخری کتاب معیار جمالی را به اسم او نوشت».

همچنین در صفحه ۱۰۲ درباره بیٹی از حافظ (اسم اعظم بکنند...) می نویسد: «از هشت نسخه دکتر خانلری، در شش نسخه، ضبط دیو سلیمان نشود آمده است» و در صفحه ۲۵۲ درباره همین بیت، گفته دکتر خانلری را می آورد که نوشته است: «قافیه این بیت در شش نسخه از هفت نسخه ای که این غزل را دارند، مسلمان است».

از این دو نکته متناقض، دو سؤال در ذهن خواننده پدید می آید: ۱. دکتر خانلری برای این بیت، هشت نسخه در اختیار داشته یا هفت نسخه؟ در شش نسخه، سلیمان آمده یا مسلمان؟

در صفحه ۱۳۵ درباره مصراع «آن جوانبخت که می زد رقم خیر و قبول» می گوید: «چرا «جوانمرد» نگفته است که ظاهراً بهتر است (در هیچ نسخه ای نیست) باید برای این گزینش وجهی بیابیم؛ زیرا مخاطب شاه است. جوانمرد که یادآور اهل فتوت و فقیان است، برای شاه لقبی کوچک است و لذا بار سیاسی منفی خواهد داشت، اما جوانبخت لقب نیست»؛ اما با کمال تعجب می بینیم در صفحه ۳۵۴ این مصراع، با «جوانمرد» که به قول ایشان بار سیاسی منفی دارد و در هیچ نسخه ای نیست، ضبط شده است: «آن جوانمرد که می زد رقم خیر و قبول».

۷. کتاب از اشکالات نگارشی نیز خالی نیست که به ذکر دو نمونه بسنده می کنیم:

۱. به کار بردن «است» به جای «هست» (البته در اینجا «هستند» مناسب تر است): «در هر دوره ای چند حافظ شناس برجسته است که باید در دستگاه خاصی نظیر فرهنگستان یا مثلاً بنیاد حافظ گردهم آیند» (ص ۱۸۳).

۲. به کار بردن «به» به جای «با»: «همین شعرها به مسائل عمده عرفانی هم دقیقاً هماهنگ است» (ص ۱۲۰).

بخش دوم: تکرار

یکی از انتقادهایی که به اکثر آثار دکتر شمیسا وارد است، ذکر مطالب تکراری است؛ اما در «یادداشتهای حافظ» این مسئله به طرز چشمگیری افزایش یافته است؛ به گونه ای که به جرئت می توان گفت: نیمی از مطالب کتاب، تکراری است و این تکرارها را - که گاه تکرار مکررات و سخت آزارنده هستند - به دو دسته تقسیم می توان کرد:

الف) تکرار مطالب دیگران: عمده مطالب فصل هفتم (مدوحان حافظ) و فصل هشتم (خاندان های شاهی) که حجم قابل توجهی از کتاب را به خود اختصاص داده (۱۲۰ صفحه) برگرفته از سخن حافظ شناسان دیگر است. با همه نقایصی که در ارجاع به منابع در این کتاب دیده می شود (و ما به آن پرداختیم) باز هم به راحتی و با نگاهی کوتاه به ارجاعات این دو فصل، می توان دریافت که سخنان جدید این دو فصل، بسیار کم هستند. تقریباً در هفتاد درصد صفحات این دو فصل، به اطلاعات تاریخی منابع دیگر ارجاع داده شده و بعد مؤلف محترم به نقل اشعار حافظ در آن باب پرداخته است. از این گذشته حجم مطالب مشترک در میان این دو فصل به اندازه ای است که ادغام آن دو شایسته تر می نماید.

ب) تکرار گفته های خویش (شامل مطالبی که در همین کتاب یا در دیگر کتاب های مؤلف آمده است): برای نمونه در یک صفحه (ص ۱۸۳) سه نکته آمده است که در جای جای همین کتاب به آنها اشاره شده است: اول ضرورت تدوین و تصحیح دیوان حافظ به دست جمعی از حافظ شناسان است که علاوه بر اشارات ضمنی در برخی فصول، در صفحه ۱۵۵ و صفحه ۱۶۶ بر آن تأکید شده است؛ دوم عدم لزوم وجود داشتن یکدستی بلاغی در اشعار حافظ است که در صفحه ۱۵۶ نیز آمده و سومین نکته، استبعاد عقلی جعلی بودن برخی اشعار منسوب به حافظ است که علاوه بر اینکه در صفحه های ۱۶۲، ۱۶۳ و ۳۰۰ به آن اشاره شده، در بخشی جداگانه تحت عنوان «دلایل عقلی / کاتب دیوانه» - که عنوانی عجیب است و خشمی همراه با تمسخر در آن احساس می شود - در صفحه ۱۸۶ - ۱۸۷ به آن پرداخته شده است.

به همین ترتیب نکات بسیاری در این کتاب تکرار شده است که به چند مورد دیگر اشاره می کنیم: به «فراموش شدن تاریخ وفات حافظ در بحبوحه حمله تیمور» در صفحه ۶۱ - ۶۲ (به طور مفصل) و ۱۸۱، ۱۸۲ و ۲۵۵ اشاره شده است. در صفحه ۱۰۰ بیٹی از حافظ آمده و بر اساس آن بیان شده است که حافظ

مطالب فصل دهم (چند مورد بدیعی و بیانی) چنان تکراری هستند که حذف کامل این فصل هیچ لطمه‌ای به کتاب نمی‌زند. از ۵۹ بیت بررسی شده در این فصل (دست کم و تا آنجا که نگارنده یافته است) ۳۲ مورد در جای دیگر مورد بررسی قرار گرفته‌اند. دو بیت شاهد استثناء منقطع صفحه ۴۰۴ (به جز آن نرگس مستانه / در این زمانه رفیقی ...) در نگاهی تازه به بدیعی صفحه ۱۴۹ - ۱۵۰ آمده‌اند و به یک بیت (یاد باد آن که در آن ...) هم در صفحه ۲۴۷ همین کتاب (یادداشت‌های حافظ) اشاره شده است. یک بیت شاهد استخدام صفحه ۴۰۴ (من ایستاده تا ...) در صفحه ۱۴۵ «بدیعی» (مخفف نگاهی تازه به بدیعی) و صفحه ۱۰۶ «بیان» آمده است. برای رعایت اختصار در بقیه موارد، به ذکر شماره صفحات و نام کتاب بسنده می‌کنیم:

۴۰۴: همین کتاب، ۳۱۲-۴۰۵ و ۴۰۶: بیان، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۹۳ و همین کتاب، ۳۱۲ و ۳۱۳-۴۰۷: بدیعی، ۱۴۱ همین کتاب، ۱۳۴-۴۰۸: همین کتاب، ۲۷، ۹۹، ۳۳۲ و نیز بدیعی، ۱۴۰-۴۱۰: بیان و معانی، ۵۰ و همین کتاب، ۱۳۶-۴۱۱: بدیعی، ۱۳۷ و فرهنگ تلمیحات، ۴۱۶ و همین کتاب، ۳۷۱-۴۱۲: معانی، ۸۶، ۱۸۱ و ۱۸۲ و نیز همین کتاب، ۱۳۹، ۲۴۷-۴۱۳: بدیعی، ۸۰ و همین کتاب، ۲۵۳، ۲۵۸.

اینها مواردی از نکات فصل دهم کتاب بود که در آثار دیگر خود ایشان آمده‌اند. برخی نکات این فصل نیز برگرفته از آثار دیگران است که طبق معمول به این موارد اشاره‌ای نشده است و مادر اینجا به ذکر چند نمونه تکرار از مطالب فصل دهم که پیش از این در کتاب‌های دکتر میرجلال‌الدین کزازی آمده، بسنده می‌کنیم:

بیت شاهد استعاره تهکمی: ناصحم گفت ... (ص ۴۰۵) در زیبایی‌شناسی سخن پارسی ۱: بیان، صفحه ۱۰۸ و دیگر شاهد این بخش: راز درون پرده ... (ص ۴۰۶) در همان کتاب، صفحه ۱۰۹ آمده است. بیت شاهد همحروفی: رشته تسبیح ... (ص ۴۱۳) در زیبایی‌شناسی سخن پارسی ۳: بدیعی، صفحه ۸۴ و دیگر شاهد این آرایه: نه من ز بی عملی ... (ص ۴۱۳) در پند و پیوند (ص ۲۲۳-۲۲۴) آمده است.

بخش سوم: ارجاعات، منابع و اعلام

در این بخش نیز با بی توجهی و سهل انگاری‌های بسیاری مواجهیم. مؤلف - چنان که پیش از این اشاره کردیم - از منابع محدودی استفاده کرده است و در استفاده از این منابع نیز در بسیاری موارد، از معرفی دقیق آنها، ارائه ارجاع دقیق و بررسی همه جانبه مطالب علمی آنها غفلت ورزیده است. ایشان در پایان کتاب، تنها به ذکر نام برخی از منابع اکتفا کرده است که زینبده

آن گاه که در تلمیحات تصرف می‌کند، قرینه‌ای به جا می‌گذارد. همین مطلب و همین بیت سه بار دیگر در این کتاب (صص ۲۵۴، ۲۵۷ و ۳۹۴-۳۹۵) و دوبار در کتاب راهنمای ادبیات معاصر (صص ۱۲۵-۱۲۶ و ۵۸۸) آمده است.

دکتر شمیسا در کلیات سبک‌شناسی (ص ۱۰۲) و نیز سبک‌شناسی شعر (ص ۲۵۲) مطلب جالبی دربارهٔ بیتی از حافظ نوشته است که در یادداشت‌های حافظ (ص ۱۱۴) بی‌آنکه اشاره‌ای به تکراری بودن مطلب داشته باشد، آن را تکرار کرده است؛ همچنین نکته‌ای که دربارهٔ بیتی از حافظ (گر به دیوان غزل ...) در صفحه ۳۵۳ نقد ادبی و صفحه ۱۳۶ انواع ادبی گفته است (باز هم بدون اینکه سخنی دربارهٔ این تکرار به میان آورد)، دوبار در یادداشت‌های حافظ (صص ۱۳۰ و ۳۳۵) تکرار کرده است.

در فرهنگ اشارات (ص ۹۸۱) مطلبی دربارهٔ یک بیت حافظ و رسم «کاسه گرفتن» آورده است که در این کتاب (یادداشت‌های حافظ) دوبار آن را در صص ۹۰-۹۱ و ۳۷۸-۳۷۹ تکرار کرده است. مطلب صفحه ۱۲۷ برگرفته از صص ۱۲۲-۱۲۳ نقد ادبی و نکته صفحه ۱۳۱ برگرفته از نگاهی تازه به بدیعی، صفحه ۱۴۲ است. مطلب صفحه ۱۳۲ نیز پیش از این در آشنایی با عروض و قافیه، صص ۳۹-۴۰ و کلیات سبک‌شناسی، صص ۲۱۷ آمده است و در نگاهی به سپهری، صفحه ۱۳۸ به آن اشاره شده است.

مطالب صفحه ۱۱۴-۱۱۵ کتاب، پیش از آن در همین کتاب صفحه ۷۳-۷۴ نیز آمده است.

«نقص نقد نو» را نه تنها در آغاز مقدمه (ص ۱۵) گفته که در بخشی به همین نام (ص ۱۹۷) آن را تکرار کرده است و در صفحه ۲۰۳ نیز به آن اشاره کرده است.

در صفحات ۶۹ و ۲۵۷ بیتی از حافظ و جمله‌ای از چهار مقاله عیناً تکرار شده است. این نکته که منظور از «دیر مغان» و «خرابات» و «میخانه»، می‌تواند «دربار» باشد، بارها در کتاب (صص ۱۹۳، ۲۳۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۳۳، ۳۹۲ و ۳۹۴) تکرار شده است. مؤلف ارجمند دربارهٔ یک بیت حافظ که در نسخهٔ قزوینی و خانلری نیامده، استدلال کرده است که به علت وجود صنعت توسیم در آن شعر و نیز بیم عواقبی که سرودن بیت برای شاعر در پی داشته است، باید گفت بیت به دست خود حافظ از دیوان حذف شده یا تغییر یافته است؛ اما این نکته را آنقدر تکرار می‌کند که به راستی خواننده را ملول می‌سازد. این مطلب در صفحه‌های ۱۶۲-۱۶۳، ۲۴۵، ۲۵۲ و ۳۱۳ آمده است. نکته «حکایت» (ص ۳۳۵) نیز در انواع ادبی (صص ۱۴۴، ۱۴۸ و ۲۰۲) آمده است.

یک کار پژوهشی دقیق نیست. حتی اگر بپذیریم ذکر نام دیوان شاعرانی که شعری از آنها در این کتاب آمده یا نام کتابی که برداشت کلی از مطالب آنها شده است، الزامی نیست، دست کم انتظار می‌رود در فهرست منابع به آثاری که با ذکر صفحه مشخص و یا عین عبارت متن از آنها استفاده شده، اشاره شود. کتاب‌هایی مانند آثار الحق (ص ۱۳۰)، یادداشت‌های قزوینی (ص ۱۳۲)، المعجم (ص ۱۶۳)، در دیار صوفیان (ص ۲۵۱)، مطلع السعدین (ص ۲۶۱)، چهار مقاله و قصص الانبیاء (ص ۳۱۹)، تاریخ خانقاه (ص ۳۳۹).

در همان فهرست ناقص منابع کتاب نیز که در بردارنده تنها ۲۲ کتاب است، خطاهایی دیده می‌شود. براساس این فهرست، کتاب آیینۀ جام چاپ انتشارات سخن است (نک به: یادداشت‌های حافظ، ص ۴۲۳)، لیک این کتاب را انتشارات علمی چاپ کرده است (نک به: فهرست منابع مقاله حاضر) و در فهرست آثار انتشارات سخن نیز نام این کتاب نیامده است. مصحح کشف المحجوب محمد عابدی معرفی شده است (یادداشت‌های حافظ، ص ۴۲۴)؛ در حالی که نام این استاد گرامی «محمود عابدی» است (نک به: شناسنامه کتاب کشف المحجوب و فهرست منابع مقاله حاضر). همین اشتباه درباره ایشان در فهرست اعلام کتاب نیز دیده می‌شود؛ علاوه بر این در فهرست اعلام کتاب، اغلاط دیگری نیز وجود دارد. نام استاد روانشاد دکتر محمدامین ریاحی می‌باید ذیل حرف «ر» بیاید؛ زیرا نام کوچک ایشان «محمدامین» و نام خانوادگی شان «ریاحی» است (نک به: شناسنامه مرصاد العباد که در آن نام مصحح به صورت «ریاحی، محمدامین» آمده است)؛ اما دکتر شمیسا به تصور اینکه نام خانوادگی این استاد، «امین ریاحی» است، نام ایشان را را ذیل حرف الف آورده است. ایشان نام همکار خود در دانشگاه علامه طباطبایی را نیز به غلط «عبدالحسین حائری» ثبت کرده است (نک به: یادداشت‌های حافظ، صص ۲۷ و ۴۲۷)؛ در حالی که خود ایشان در مقدمه فرهنگ اشارات (پاورقی پیشگفتار ویرایش دوم) با نام صحیح «محمدحسن حائری» و به عنوان استاد دانشگاه علامه طباطبایی از این دوست و همکار خود یاد کرده است (در حاصل اوقات، صفحه ۲ نیز از محمدحسن حائری به عنوان استاد دانشگاه علامه طباطبایی یاد شده است).

نام برخی اشخاص در کتاب هست، ولی در فهرست اعلام نیامده است؛ مثلاً نیکلسن (صص ۲۵۱ و ۱۰۲)، کادن (ص ۱۰۶)، عزالدین مطهر (ص ۲۶۸)، مسعود سعد سلمان (ص ۳۲۶) و اسرار تبریزی (ص ۳۴۲).

اعلام، شامل شخصیت‌های داستانی هم می‌شود (مثلاً در

فهرست اعلام کتاب، نام «رستم» و «اسفندیار» آمده است)، لیک نام برخی از این اشخاص که در کتاب از آنها یاد شده، در فهرست اعلام نیامده است؛ برای نمونه چند اسم را که تنها در یک صفحه کتاب (ص ۴۱۱) آمده‌اند، ذکر می‌کنیم: عازر، شیخ صنعان، شیرین، شکر، نسیم و سمک عیار. در مواردی نیز به همه صفحاتی که در آنها نام اشخاص آمده، اشاره نشده است. چند نمونه را با ذکر صفحه‌ای که از فهرست اعلام فوت شده می‌آوریم. مولانا - که در فهرست اعلام، مولوی ثبت شده -: صص ۱۰۲-۱۰۳، ۱۷۱، سعدی (صص ۳۲۶ و ۱۴۹)، سعدالدین انسی (ص ۲۷۲) علی قریب، یوسف بن سبکتگین، امیر محمد (ص ۲۹۶) و سنایی (ص ۳۸۹). گاهی نیز صفحه‌ای که در فهرست اعلام ذکر شده، غلط است و در آن صفحه نام شخص مورد نظر، نیامده است؛ برای مثال رودکی، صفحه ۳۱۹ ذکر شده، ولی صفحه ۴۱۹ صحیح است و یا راوندی صفحه ۳۹۸ ذکر شده، ولی صفحه ۲۹۸ صحیح است. برخی از ارجاعات علمی و سودمند، دقیق نیستند؛ مثلاً در صفحه ۲۵۰ می‌نویسد: «آقای هاشم جاوید دقت کرده و نوشته ...» با توجه به اینکه در پایان کتاب، تنها فهرست برخی از منابع آمده است، ممکن است این مطلب از کتابی به جز حافظ جاوید - که در این فهرست آمده - برگرفته شده باشد؛ ولی به فرض اینکه بپذیریم تنها گزینه ممکن و منظور ایشان همان کتاب حافظ جاوید است، باز هم صفحه کتاب مشخص نشده است. برخی از ارجاعاتی هم که جنبه علمی و ادبی ندارند، ولی می‌توانستند حداقل جنبه ذوقی و هنری داشته باشند، با نقصی که در آنها وجود دارد، به سخنانی کاملاً زائد و ناسودمند تبدیل شده‌اند. در صفحه ۲۳۳ درباره غزلی از حافظ (غزل شماره ۳۸۰ نسخه خانلری و ۳۸۷ نسخه قزوینی) با مطلع:

شاه شمشادقدان، خسرو شیرین دهنان

که به مژگان شکنند قلب همه صف شکنان

می‌نویسد: «من آن را به صورت کارتون در ذهنم مجسم می‌کنم. موسیقی این نمایش فرضی موجود است و خواننده‌ای با استادی، شعر را به آوازی خوش خوانده است». دانستن اینکه خواننده‌ای که نمی‌دانیم کیست، در جایی که نمی‌دانیم کجا است، این شعر را خوانده است، چه سودی برای خواننده دارد؟ به ویژه اینکه این موسیقی، مربوط به نمایشی فرضی در ذهن مؤلف باشد. جالب است که همین نکته ناسودمند، در صفحه ۴۲۰ درباره همین شعر تکرار می‌شود: «این غزل زیبای مدحی را خواننده‌ای با موسیقی ضربی در نهایت زیبایی خوانده است». ذکر این نکته خالی از فایده نیست که نگارنده مقاله حاضر،

باتوجه به قید «موسیقی ضربی» در توصیف ایشان، بر آن است که احتمالاً منظور ایشان چهار مضرب - تصنیف بیات اصفهان، «شاه شمشاد قدان» است که با آهنگسازی ارشد تهماسبی و خوانندگی سالار عقیلی در آلبوم «عشق ماند» (مؤسسه فرهنگی ماه ریز مهر) اجرا شده است.

بخش چهارم: اغلاط مطبعی

متأسفانه اغلاط مطبعی زیادی در متن دیده می‌شود. ما این بخش را که دربردارنده حدود صد غلط است، از آن رو به مقاله حاضر می‌افزاییم که هم جنبه استدرافی برای چاپ اول دارد و هم می‌تواند مؤلف دانشمند را در اصلاح چاپ‌های بعدی یاری رساند.

۱. اغلاط متن

۲۴: ریکا (ریکا)؛ ۵۵: می‌یابد (می‌یابد)؛ ۶۵ و ۱۶۹: قران (قرآن)؛ ۷۰: حالب (جالب)؛ ۷۷ (دوبار): شرب الهیود (شرب الیهود)؛ ۱۱۰: بخوانیم (بخواییم)؛ ۱۱۶ و ۳۹۱: غزلان الهند (غزالان الهند)؛ ۱۱۶: اورق (اوراق)؛ ۱۱۷: مواجهه (مواجهه)؛ ۱۲۳: ببینم (ببینیم)؛ ۱۲۴: زیارتگاهایی (زیارتگاههایی)؛ ۱۵۷: تا (اما)؛ ۱۵۷: تربیت (ترتیب)؛ ۱۸۹: عید (عبید)؛ ۲۱۰: صوقیان (صوفیان)؛ ۲۱۰: شراب الهیود (شرب الیهود)؛ ۲۲۴: درباره (دربار)؛ ۲۲۵ و ۲۴۵: اقتضا (اقتضا)؛ ۲۳۰: غرایت (غرابت)؛ ۲۴۹: معای (معنای)؛ ۲۶۱: هشیار (هشدار)؛ ۲۶۳: گرد (کرد)؛ ۲۶۵: عظمت (عظمت)؛ ۲۸۹: جیب السیر (حیب السیر)؛ ۳۱۰: پیشه (پیشه)؛ ۳۱۵: وجه شبیه (وجه شبه)؛ ۳۱۷ و ۳۴۷: ببینم (ببینم)؛ ۳۱۸: طاهری (ظاهری)؛ ۳۳۷ و ۳۶۰: صنعت (صفت)؛ ۳۴۱: تبت (ثبت)؛ ۳۴۶: یکی (یک)؛ ۳۴۶: ببینی (بینی)؛ ۳۷۳: حیت (حیث)؛ ۳۸۳ و ۴۰۰: غبات (غیاث)؛ ۳۸۹ (نیز در فهرست مطالب کتاب، ص ۱۲): مصبطبه (مصطبه)؛ ۴۱۲: وقف (وقف)؛ ۴۲۱: نظم (نظام).

در صفحه ۹۴ هم اعراب آیه کریمه در واژه «جَنَاتُ» (با تنوین رفع) غلط است. اعراب صحیح، تنوین جرّ است. ۱۴

علاوه بر این اغلاط، اشکالات دیگری نیز هست که اهمیت کمتری دارند. یک اشکال مربوط به لغاتی است که حرفی مشدّد دارند و این لغات دو دسته‌اند:

الف) لغاتی که در آنها حرف مشدّد بدون تشدید آمده است. نمونه این لغات در کتاب بسیار زیاد است (نگارنده بیش از هزار مورد را یافته و در نسخه خود علامتگذاری کرده است) و به همین دلیل از ذکر آنها خودداری می‌کنیم؛ البته راست آن است که این موارد، چندان مهم نیستند و تقریباً در همه کتب، یافت

می‌شوند؛ لیک در برخی نمونه‌ها، نیامدن تشدید، اشکالاتی ایجاد می‌کند و ذکر آن بهتر و به صواب نزدیک‌تر است؛ مثلاً در این مصراع: «خرم آن روز که از خطه کرمان بروم» (ص ۷۹) که خرم (خرم) موهم واژه‌ای دیگر (به فتح خ و ر) است. نیز در صفحه ۳۴۲: «سرحق بر ورق شعبده ملحق نکنیم». بهتر است تشدید رعایت شود تا «سر» در «سرحق»، موهم «سر» نباشد. در همین صفحه: «روی سوی خانه خمار دارد پیر ما» ممکن است خواننده‌ای که آشنایی کمتری با متن دارد، واژه را «خمار» بخواند؛ حال آنکه «خمار» صحیح است.

ب) لغاتی که در آنها تشدید از حرف مشدّد به روی حرف غیر مشدّد منتقل شده است. این موارد، قابل ذکرند و به راستی غلط مطبعی به شمار می‌روند: ۲۵: موجه؛ ۶۲: تلقی؛ ۸۴: متعصّبی؛ ۱۲۶: مختصّه؛ ۱۲۷: اخضرت (تشدید باید روی حرف «ر» باشد)؛ ۱۸۰: مسوده؛ ۱۸۹: تسلط؛ ۲۶۰: مظفر؛ ۲۷۷: علامه؛ ۲۹۶: سنّیان؛ ۳۲۵: مرّبی؛ ۳۳۰: تلفظ (در همین صفحه شکل درست کلمه هم آمده است).

در یک نمونه استثنائی هم، تشدید در واژه‌ای آمده که اصلاً حرف مشدّدی ندارد: القلم (ص ۱۸۰). جالب اینکه قاف از حروف قمری است و «القلم» حتی در صورت وصل به کلمه پیش از خود نیز مشدّد نمی‌شود و در هر صورت باید لام را تلفظ کرد. ۱۵ اشکال دیگر، مربوط به رعایت نشدن فاصله میان حروف و یا کلمات است؛ مثلاً در صفحه ۷۰ چنین آمده است: «براسرار»؛ لیک باید میان «بر» و «اسرار» فاصله‌ای وجود داشته باشد: «بر اسرار». رعایت چنین مواردی چاپ را آراسته‌تر و خواندن متن را آسان‌تر می‌سازد؛ از این گذشته در برخی نمونه‌ها عدم رعایت فاصله مشکل‌ساز می‌شود. در صفحه ۱۱۸ بیت حافظ چنین آمده است:

عمری است پادشاه کز می‌تهی است جامم

اینک ز بنده دعوی وز محتسب گواهی

شعر بر وزن مفعول فاعلاتن، مفعول فاعلاتن سروده شده است و «وز» در آغاز دومین مفعول قرار دارد. روشن است که در اینجا نیاز به هجایی بلند داریم، نه دو هجای کوتاه؛ پس فاصله میان «و» و «ز» (va-ze) باعث می‌شود در قرائت، وزن شعر مختل شود. می‌باید «وز» (vaz) باشد. جالب اینکه در کنار ایجاد یک فاصله بیجا، در همین بیت از رعایت فاصله‌ای که می‌بایست وجود می‌داشت، غفلت شده است: «پادشاه کز» که می‌باید چنین باشد: «پادشاه کز». در صفحه ۱۸۷ چنین آمده

۱۴. ر. ک به: توبه: ۱۰۰.

۱۵. ر. ک به: صرف و نحو عربی؛ ص ۵.

است: «درج ۲» که «درج» یک واژه نیست و باید چنین بیاید: «درج ۲» (ج مخفف جلد است).

چنان که اشاره شد، در برخی موارد نیز فاصله بیجا ایجاد شده است: در صفحه ۶۶ میان دو واژه «معمولاً» و «حسن طلب» به اندازه یک واژه، فاصله و جای خالی وجود دارد. در صفحه ۱۱۴: «و او عطف ندارد» که «و او عطف» صحیح است؛ یا صفحه ۱۲۳: «خدا داد است» که «خدا داد» صحیح است و در صفحه ۳۲۶ «دیگر» چنین آمده است: «دیگر».

۲. اغلاط اشعار

آن دسته از لغزش‌ها را که در ثبت اشعار دیده می‌شود، جداگانه می‌آوریم و این به آن دلیل است که درباره شعر همواره امکان این هست که غلطی نهفته بماند و یا جزء غوامض اشعار تلقی گردد و موجب بدفهمی شود یا غلط راه یافته در کتاب، بی‌آنکه به معنی صدمه‌ای وارد آورد، شعر را از نظر عروضی یا قوانین قافیه دچار اشکال سازد و روشن است که تشخیص این موارد برای برخی خوانندگان مشکل است و حتی گاه بدون مراجعه به دیوان، مشکل ایجاد شده، حل نمی‌شود. برای رعایت اختصار از هر بیت، تنها به مصرعی که در آن غلطی وجود دارد، اشاره می‌کنیم:

نسبیح شیخ و فرقه رند شرابخوار (ص ۸۵): «خرقه» صحیح است.^{۱۶}

چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست (ص ۱۰۱): این از مواردی است که غلط راه یافته، هیچ تأثیری بر معنای بیت ندارد؛ لیک وزن شعر را مختل می‌کند. شعر در وزن فعلاتن (قابل تغییر با فاعلاتن) فعلاتن فعلاتن فعلان سروده شده است. به کار بردن واژه‌ای چون «چهار» که هجای دوم آن بلند است، در رکن نخست این وزن ممکن نیست. در چنین مواردی مهم نیست که شعر از کدام نسخه روایت شده و به هر حال غلط است.

خلق ما بر صورت خود کرد حق / وصف ما از وصف او گیرد سبب (ص ۱۰۲): در این نمونه از آنجا که اشکال در قافیه مثنوی ایجاد شده (حق - سبب) به ناچار هر دو مصراع را آوردیم. در نگاه نخست ممکن است بپنداریم برای حل مشکل قافیه می‌توان «حق» را به «رب» تغییر داد؛ لیک با مراجعه به متن اصلی (مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۹۴) درمی‌یابیم اشکال در مصراع دوم است و «سبب» را باید به «سبق» بدل ساخت.

راه عشق گرچه کمینگاه کمانداران است (ص ۱۳۱): وزن آن فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان است و «راه عشق گر» معادل «فاعلاتن» نیست. «ارچه» صحیح است؛ با این توضیح که همزه خوانده نمی‌شود و خوانش صحیح عروضی در «عشق ار» چنین است: «eshghar».

آن گذشت ای دل که خواری بینی از دست رقیب (ص ۱۷۷): در معنا اشکالی ایجاد نشده، اما براساس وزن شعر که فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان است، «بینی» در محل فاعلاتن سوم قرار گرفته و روشن است که این واژه نمی‌تواند با هجای کوتاه آغاز شود. «بینی» صحیح است.

تو از نون والقلم می‌پرسی تفسیر (ص ۱۸۰): اشکال عروضی دارد. شعر بر وزن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن سروده شده است. «سی» (هجای بلند) در آغاز رکن سوم (مفاعیل) غلط است و می‌باید هجای کوتاه بیاید: «س»؛ بنابراین «می پرس» صحیح است (شکل درست بیت در صفحه پیشین همین کتاب نیز آمده است).

با این گدا حکایت آن پادشاه بگو (صص ۲۱۴، ۳۸۱ و ۳۹۴): در این غزل «بگو» ردیف و «آ» روی است و بر این اساس بی‌هیچ تردید، «پادشا» صحیح است؛ با این همه عجیب است که سه بار در کتاب، به همین شکل مغلوپ چاپ شده است.

یک قطره از آن برزخ زیبات چکبید (ص ۳۷۳): «برزخ» صحیح است.^{۱۷} اشکال در اینجاست که نه تنها «ر» به «ز» بدل شده، بلکه میان «بر» و «زخ» نیز فاصله‌ای وجود ندارد و «برزخ» هم واژه‌ای معنی دار است (گرچه در اینجا مناسب نیست).

برای رعایت اختصار تنها به شماره صفحه و شکل درست واژه در برخی اغلاط دیگر اشاره می‌کنیم:

۵۵: شعشع (شعشع)؛ ۷۰: نورزی (نوروزی)؛ ۷۵: کازین (کز این؛ کزین)؛ ۹۹: گنج (کنج)؛ ۱۱۳: زده (زدی)؛ ۱۳۴: بیشتر (پیشتر)؛ ۱۴۲: شهوار (شهسوار)؛ ۱۴۶: پشیمانی (پشیمانی)؛ ۱۷۳: گر (اگر)؛ ۱۷۵: عمر (عمرو)؛ ۱۹۰: بخت (پخت)؛ ۲۳۲: نهی (تهی)؛ ۲۵۲: برکشند (برکشند)؛ ۲۷۱: انوار (انور)؛ ۲۷۲: ابوالفواس (ابوالفوارس)؛ ۲۸۳: آزاد (آزاده)؛ ۳۲۶: صاحب قرآن (صاحب قران)؛ ۳۴۰: رهی (رسی)؛ ۳۹۰: چو (جو)؛ ۴۰۵: نخواهد (نخواهند)؛ ۴۱۲: کردند (کردند)؛ ۴۱۲: خرد (خرده)؛ ۴۱۹: چاره (چاره).

در چند مورد نیز بیت به صورت ناقص و با جاافتادگی کلمات ضبط شده است:

صفحه ۳۵: «شرح در آمیختگی ظلمت و نور» که صحیح آن چنین است: «شرح جدایی و در آمیختگی ظلمت و نور».^{۱۸}
صفحه ۴۲: «ما خاک را به نظر کیمیا کنیم» که کلمه «راه» جا افتاده است: «ما خاک راه را به نظر کیمیا کنیم».^{۱۹}

۱۶. ر. ک به: دیوان حافظ؛ تصحیح قزوینی؛ شماره ۲۴۶.

۱۷. ر. ک به: دیوان انوری؛ ص ۹۹۱.

۱۸. ر. ک به: کلیات دیوان شمس تبریزی؛ ص ۶۶.

۱۹. ر. ک به: دیوان شاه نعمت‌الله ولی؛ ص ۲۸۶.

* قرآن کریم.

۱. ابتهاج، هوشنگ [ه. ا. سایه]؛ سیاه مشق ۴؛ تهران: زنی رود، ۱۳۷۱.
۲. انوری؛ دیوان انوری؛ به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی؛ ج ۲، ج ۴، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۳. پورنامداریان، تقی؛ گمشده لب دریا؛ ج ۲، تهران: سخن، ۱۳۸۴.
۴. جاوید، هاشم؛ حافظ جاوید؛ تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۵.
۵. خاقانی، بدیل بن علی؛ دیوان خاقانی شروانی؛ ویراسته میرجلال الدین کزازی؛ تهران: مرکز، ۱۳۷۵.
۶. خرماشاهی، بهاء الدین؛ حافظنامه؛ ج ۱۱، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.
۷. زریاب خویی، عباس؛ آینه جام؛ ج ۲، علمی، ۱۳۷۴.
۸. زرین کوب، عبدالحسین؛ از کوچه زندان؛ ج ۱۷، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
۹. شمیسا، سیروس؛ آشنایی با عروض و قافیه؛ ج ۲، ویرایش ۴، تهران: میترا، ۱۳۸۶.
۱۰. _____؛ انواع ادبی؛ ج ۱۰، تهران: فردوس، ۱۳۸۳.
۱۱. _____؛ بیان؛ ج ۹، تهران: فردوس، ۱۳۸۱.
۱۲. _____؛ بیان و معانی؛ ج ۷، تهران: فردوس، ۱۳۸۱.
۱۳. _____؛ راهنمای ادبیات معاصر؛ تهران: میترا، ۱۳۸۳.
۱۴. _____؛ سبک شناسی شعر؛ ج ۹، تهران: فردوس، ۱۳۸۲.
۱۵. _____؛ سیر غزل در شعر فارسی؛ ج ۳، تهران: فردوس، ۱۳۷۰.
۱۶. _____؛ فرهنگ اشارات ادبیات فارسی؛ ویرایش ۲، تهران: میترا، ۱۳۸۷.
۱۷. _____؛ فرهنگ تلمیحات؛ تهران: میترا، ۱۳۸۶.
۱۸. _____؛ کلیات سبک شناسی؛ ویرایش دوم، تهران: میترا، ۱۳۸۴.
۱۹. _____؛ معانی؛ ج ۳، تهران: میترا، ۱۳۷۴.
۲۰. _____؛ نقد ادبی؛ ویرایش ۲، تهران: میترا، ۱۳۸۵.
۲۱. _____؛ نگاهی به سپهری؛ ج ۸، (اول ناشر) تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۲.
۲۲. _____؛ نگاهی تازه به بدیع؛ ج ۱۲، ویرایش ۲، تهران: فردوس، ۱۳۸۱.
۲۳. _____؛ یادداشتهای حافظ؛ تهران: علم، ۱۳۸۸.
۲۴. _____؛ تذکرة الاولیاء؛ بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهرس محمد استعلامی؛ ج ۱۷، تهران: زوار، ۱۳۸۶.
۲۵. عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم؛ مصیبت نامه؛ مقدمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی؛ ج ۲، تهران: سخن، ۱۳۸۶.
۲۶. _____؛ منطق الطیر؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی؛ ج ۳، سخن، ۱۳۸۵.
۲۷. کزازی، میرجلال الدین؛ پند و پیوند؛ تهران: قطره، ۱۳۷۸.
۲۸. _____؛ زیباشناسی سخن پارسی ۱؛ بیان؛ ج ۷، تهران: مرکز، ۱۳۸۵.
۲۹. _____؛ زیباشناسی سخن پارسی ۳؛ بدیع؛ ج ۴، تهران: مرکز، ۱۳۸۱.
۳۰. _____؛ گزارش دشواریهای دیوان خاقانی؛ ویرایش ۲، تهران: مرکز، ۱۳۸۵.
۳۱. محمد بن منور؛ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید؛ ج ۷، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: آگاه، ۱۳۸۶.
۳۲. ماهیار، عباس؛ ژنی تا ژنیا؛ کرج: جام گل، ۱۳۸۲.
۳۳. _____؛ صرف و نحو عربی؛ تهران: سمت، ۱۳۷۲.
۳۴. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ ج ۱۰، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۳۵. مولوی، جلال الدین محمد؛ کلیات دیوان شمس تبریزی؛ مطابق نسخه تصحیح شده بدیع الزمان فروزانفر؛ تهران: نگاه، ۱۳۷۵.
۳۶. مهدوی دامغانی، احمد؛ حاصل اوقات: مجموعه‌ای از مقالات احمد مهدوی دامغانی، به اهتمام علی محمد سجادی؛ تهران: سروش، ۱۳۸۱.
۳۷. _____؛ مثنوی معنوی؛ به سعی و اهتمام رینولد الین نیکلسون؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۳۸. نعمت الله ولی؛ دیوان شاه نعمت الله ولی؛ تهران: نخستین، ۱۳۷۴.
۳۹. نجم رازی؛ مرصاد العباد؛ به اهتمام محمد امین ریاحی؛ ج ۱۳، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
۴۰. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان؛ کشف المحجوب؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی؛ ج ۲، تهران: سروش، ۱۳۸۴.